

# زندگی با قرآن

گفت و گویی با

استاد محمد مهدی فولادوند

استاد دکتر محمد مهدی فولادوند، نویسنده، ادیب و مترجم برجسته قرآن در عصر ماست. وی در زمینه‌های مختلف فرهنگی، آثار و شاگردان بسیاری از خود به یادگار نهاده و هم‌اینک نیز با شور و اشتیاق عالمانه، به فعالیت و پژوهش اشتغال دارد.

استاد فولادوند، متولد اراک در سال ۱۲۹۹ شمسی است. وی از طرف مادر، نوه آیت‌الله محسن اراکی و نبیره دختری مرحوم سید محمدعلی تهرانی است. دیپلم ادبی خود را از مدرسه دارالفنون تهران در سال ۱۳۱۸ گرفت، و در سن سی‌سالگی عازم فرانسه شد. پس از چهارده سال تحصیل، تنوع و خلق آثار هنری به زبان فرانسه به تهران بازگشت و تاکنون در دانشگاه‌ها و مؤسسات عالی آموزشی مواد مختلف فلسفه، زیباشناسی، زبان فرانسه، تاریخ مذاهب و فرهنگ ایران را تدریس کرده است. وی عضو انجمن فلسفی ایرانی و علوم انسانی یونسکو و عضو انجمن شعر فرانسه و نویسندگان فرانسه زبان است. مجموعه آثار فرانسه و فارسی وی قریب به چهل مجلد است که سی جلد آن به چاپ رسیده است.

وقتی ترجمه کامل ایشان از قرآن مجید در بهمن ۷۳ از چاپ خارج شد، و در پیش روی دوستداران قرآن قرار گرفت، موجی از شادی و شمع در دل‌ها پدیدار شد و زبان همگان را به تحسین و دست مریزاد گشود. این ترجمه، حاصل سی سال کار و تلاش است و با بیش از صد دوره ترجمه فارسی کهن و جدید تفاسیر عربی و ترجمه‌های فرانسه و انگلیسی مقابله شده است.

در سال ۱۳۴۵ بخش مختصری از آن به نام «گل‌هایی از قرآن» منتشر شد که مورد توجه بسیاری از بزرگان قرار گرفت. در سال‌های حکومت ستمشاهی، پس از آنکه به اصطلاح «قرآن آریامهر» و «قرآن شهبانو» چاپ و منتشر می‌شود، نماینده‌ای از دربار برای خرید امتیاز نشر این ترجمه با استاد فولادوند وارد مذاکره می‌شود و پیشنهاد مبلغ کلانی برای این کار می‌دهد، تا قرآنی با ترجمه به نام «ولیمهد»، چاپ و منتشر شود؛ اما استاد فولادوند نمی‌پذیرد و بزرگوارانه از کنار آن عبور می‌کند؛ اِذَا مَرَّوْا بِاللِّغْوِ مَرَّوْا كِرَامًا.

از ویژگی‌های ترجمه استاد فولادوند، خوشخوانی، دقت، آهنگین بودن جملات، پرهیز از گرایش‌های خاص و افراطی، ساده و بدون سبک بودن است.

روحیه معنوی و صفای باطن استاد را در پاسخ به این پرسش که دلنشین‌ترین آیات قرآن مجید برای شما کدام است، می‌توان دریافت: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ».

ضمن آرزوی سلامتی و طول عمر برای استاد فولادوند این مقدمه را با نقل مؤخره‌ای که ایشان در پایان ترجمه خود آورده‌اند، آراسته می‌کنیم:

به نام خداوند رحمت‌گر مهربان

قرآن که سخن «دوست» است، در رگ و پوست مسلمانان ریشه دوانیده و در طول چهارده قرن، اندیشه و تار و پود وجود او را مسخّر خود ساخته و در قلمرو علم و ادب و حکمت و شیوه زندگی و سیاست به او جهت بخشیده است.

اگر وحی محمدی با واژه «اقرأ» آغاز می‌شود، از آن‌روست که کلید همه علوم و فنون و معارف بشری درین واژه پرفسون‌گرد آمده و عالم و آدم شاگرد آنجند خوان این کلمه‌اند. «بخوان»، یعنی رموز زمین و آسمان را کشف کن! «بخوان»، یعنی از اسرار بدن آدمی و انواع چرنده و پرنده و خزنده و معدن و نبات و جانور و انسان پرده‌گشائی کن! آری آغاز فهم هر نهفته درین یک کلمه کوناه گفته شده، آن هم به صیغه امر، به صورت دستورالعمل، با اِشْمَامِی از ترغیب و تشویق در پرتو این شمع، تاریکی شب، روز می‌شود و حال تبدیل را می‌توان شناخت و بیماری او را تشخیص داد و به چاره دردش پرداخت. در سایه این کلمه است که در ساحت جنگ و صلح و سختی و راحت می‌توان گره‌گشائی کرد.

بخوان! فرمود یعنی پرده دارا خدا دادت چراغی در شب تار

آشنائی که در کرانه‌های دریای قرآن به شنا دست می‌زند و پای می‌افشرد که از ساحل واقعیت پُر دور نشود، باید تفاوت سخن متعالی و (جامع) را از گفته‌های نازل این و آن باز شناسد و بداند که «همه گویند و سخن گفتن قرآن دگرست»

خدای رحمان که معلم اسماء و قرآن و آموزنده بیان است «الرَّحْمَنُ، عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (سوره ۵۵)، اینگونه سخن را ارج می‌نهد و آفرینش انسانِ والاّی چون عیسی را از «کلمه» می‌داند و وحی محمدی را افاضه‌ای از «شدید القوی» بر می‌شمارد.

تحویل جهان به «اطلاعات» تمهیدی است برای راه بردن به اسم الله «العلیم» و در پی آن به أسماء و صفات دیگر الهی چون «الحکیم»، «الخالق»، «المعطی»، «القدير» و... تا بانگ «احد» خیزد از سبزه و کوه و دشت...! گام دوم برای خطور به ساحه قرآن پا نهادن است بر شرک و عجب و شک و آرزوهای موهوم دراز و لاله الآله شدن، نه تنها لاله الآله گفتن!

ز گفتن تا شدن راهی دراز است،

این ندا چون خار خاری در دلم می‌کند سوی «تو» هر دم مایلم!

استعمار درست حدس زده است که تا قرآن میان مسلمین است، بر این اُمت حکومت نیست ممکن!

اما بشرطها و شروطها: با قرآن زیستن نه طفلانه گریستن یا به لقلقه لسان اکتفا کردن!

معانی آن را جزء وجود خود کردن و تا آسمان برین صعود نمودن...

درین ترجمه فشرده ما به عنایت الهی کوشیده‌ایم که با حد اقل توضیحات بین الهالین، معانی بلند کتاب آسمانی را بازنمائیم و ضمائر و حروف مؤکده و مقدره را نادیده، و تا حد ممکن، از آن «متن مقدس» فاصله نگیریم و أحياناً اگر مقتضی موجود و مانع مفقود بود نوعی وزن عروضی را در انعکاس پاره‌ای از آیات مکی چاشنی ترجمه کنیم.

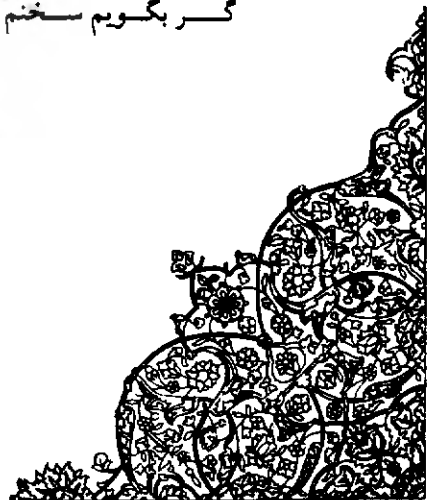
از آنجا که نگارنده غیر از زبان قرآنی با فرانسه و انگلیسی و تا حدودی دیگر زبانهای هند و اروپائی آشناست احتیاطاً ترجمه خود را با برگردان‌های دیگر مطابقت و چندین بار هر عبارت را پس و پیش می‌کرد که با روح زبان فارسی هرچه سازگارتر باشد. تا الحمدلله به صورت حاضر به وسیله دارالقرآن الکریم دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی قم با کمال دقت، بلکه وسواس، بچاپ رسید. و تمام آنگه شود که پسندیده آید در نزد آفریدگار جهان و همه مردم ایران و کشورهای فارسی زبان ان شاء الله تعالی.

با این همه:

گر چه شوری است درین «ترجمه» نیز  
بسیح قرآن به زبان عربی است  
گر بگویم سخنم إلهام است  
پیش «وحي أبدی» بی ادبی است

تهران - محمد مهدی فولادوند

بهمن ماه سال ۱۳۷۳



از اینکه ما را به حضور پذیرفتید بسیار سپاسگزاریم. یکی از مطرح‌ترین ترجمه‌های معاصر از قرآن کریم به فارسی، ترجمه حضرت عالی است؛ ممنون خواهیم شد اگر قدری راجع به این ترجمه و سابقه کار خودتان در امر ترجمه قرآن، صحبت بفرمایید.

استاد محمد مهدی فولادوند: از اینکه شما هم یادی از ما کردید، تشکر می‌کنم. بنده در سال‌های اقامت در فرانسه به این فکر افتادم که در زمینه‌هایی تحقیق کنم که در کشورم مفید باشد. مثلاً به جای اینکه بروم راجع به ادبیات کشوری مثل پرغال مطالعه کنم، نزد پروفیسور معروف، بلاشربازبان و فرهنگ عربی آشنا شدم. بلاشرب، استاد سخت‌گیری بود و کسانی که از زیر دست او در می‌آمدند، معمولاً در کار خود پخته بودند. در چهارده سالی که فرانسه بودم، تحصیلاتم را در دانشگاه سوربن تمام کردم و همان‌جا چند تا کتاب به زبان فرانسه نوشتم: یکی ترجمه رباعیات خیام بود و دیگری کتابی به نام سبز که بیشتر جنبه عرفانی داشت.

وقتی آمد به ایران، وزارت فرهنگ و هنر آن روز خیلی سعی می‌کرد که من را به طرف خودش بکشد؛ پیشنهادهای خوبی هم می‌کردند. اما من می‌دیدم که همکاری با اینها یعنی اینکه مثلاً بنشینم راجع به شاهان و حکومت‌های باستان، چیز بنویسم و یا در باره کار هنری ارائه بدهم؛ پیغام دادم که ما با قرآن و مثنوی و حافظ راحت‌تریم.

حدود سی سال پیش (سال ۱۳۴۶ ه. ش)، بنده با احتیاط و تردید ترجمه جزئی از قرآن را به نام «گل‌هایی از قرآن» بیرون دادم. تردیدم از این جهت بود که مطمئن نبودم بتوانم در این کار دشوار موفق باشم. اما بحمدالله از این ترجمه استقبال خوبی شد. آن موقع دو هزار نسخه از این ترجمه چاپ شد. یادم هست که یک نسخه هم فرستادم برای آقای جمالزاده؛ آقای جمالزاده یک نامه بلندی برایم نوشت و خیلی من را به ادامه کار تشویق کرد. گوشه و کنار هم بنده را خیلی تشویق کردند. من هم با آمادگی و زمینه‌ای که در خودم می‌دیدم به فکر افتادم که همه قرآن را ترجمه کنم. اگر همان موقع هم همه قرآن را ترجمه می‌کردم باز مورد توجه قرار می‌گرفت، اما تعجیل را روانداستم. ابتدا ترجمه‌های قرآن را به زبان‌های فرانسه، انگلیسی، عربی و فارسی دیدم. در هر کدام از این زبان‌ها، قرآن بارها ترجمه شده است. من همه این ترجمه‌ها را دیدم. به خصوص ترجمه‌های فرانسوی را. همه چند ده ترجمه‌ای که از قرآن در زبان فارسی شده است به دقت مطالعه کردم. در این مدت سی سال، کار من شده بود مقایسه این ترجمه‌ها با یکدیگر و ارزیابی کار مترجم‌ها.

یادم است که در همان سال‌ها یک بار مرحوم آیه الله طالقانی به من فرمودند: فلانی می‌خواهم سوره آل عمران را برایم ترجمه کنی، چون من هر کاری می‌کنم نمی‌توانم آن‌طور که دلم می‌خواهد این سوره

را ترجمه کنم. بنده هم روی علاقه و ارادتی که به آن مرحوم داشتم، سوره آل عمران را ترجمه کردم و دادم خدمت ایشان. اما بعد از دو سه روز ایشان ناپدید شدند؛ بعد از پرس و جو فهمیدم که آن مرحوم را دستگیر کرده، تحویل زندان داده‌اند. زندان ایشان خیلی طولانی شد و آن نسخه هم دیگر پیدا نشد. یک بار هم ترجمه سوره یاسین را که جدانوشته بودم، بردند خدمت مرحوم آیه الله العظمی خوانساری (ره)؛ ایشان گفته بودند: «من ترجمه‌ای از قرآن به این فصاحت و بلاغت ندیده‌ام، بگویند همه آن را برای من بیاورند.» وقتی شنیدم آن بزرگوار چنین نظر لطفی به کار بنده دارند، چند بار با قرآن استخاره کردم که بنشینم و ترجمه همه قرآن را بنویسم، ولی هر بار که استخاره می‌کردم خیلی بد می‌آمد. تا اینکه در همان هفته‌ها، خبر فوت آقا را شنیدم؛ فهمیدم که علت بد آمدن استخاره همین بود.

چون اگر آن ترجمه هم می‌رفت آنجا احتمالاً بعد از وفات ایشان گم می‌شد. یک ماجرای عبرت‌آموز دیگری هم برای من اتفاق افتاده که نقل آن بسی فایده نیست. یک روز رئیس سازمان اوقاف در زمان حکومت پهلوی (موجهر آزمون) پیش من آمد و گفت: شاه یک قرآن چاپ کرده

**باید با قرآن زندگی کرد تا آن را  
فهمید؛ قرآن ناموس الهی  
است و از چشم نامحرمان  
پوشیده خواهد ماند.**

است. ملکه هم برای خود قرآنی منتشر کرده است. شما بیایید ترجمه قرآنتان را هدیه کنید به ولیعهد. گفتم: آقای آزمون! من نمی‌خواهم روی قرآن من، عکس تاج باشد. خیلی برافروخته شد. بعد گفت: پس برای مدتی قرآنی را که ترجمه کرده‌اید، امانت بدهید. گفتم: اگر قول می‌دهید که از روی آن کپی نمی‌کنید مانعی ندارد. برد و بعد از مدتی آورد.

تا اینکه خداوند این توفیق را چند سال پیش به بنده داد که آخرین بازنگری‌ها را روی ترجمه‌ام بکنم و قسمت آن بود که «مرکز مطالعات قرآنی» ناشر آن باشد. قصد دارم در چاپ دوم یک تغییراتی هم بدهم. بنا دارم یک مقداری روی موسیقی الفاظ کار کنم. مثلاً ترجمه سوره حمد را طوری نوشته‌ام که آهنگین هم است؛ این طوری برای حفظ و به خاطر سپردن مناسب‌تر است. ان شاء الله با تأییدات الهی قصد دارم یک تفسیر تاریخی - عقلی، اما خیلی فشرده هم بنویسم که به چاپ‌های بعد ضمیمه شود.



شما در این ترجمه به چه شیوه‌ای عمل کرده‌اید؟ راجع به امتیازات شیوه کارتان هم قدری صحبت بفرمایید.

استاد فولادوند: همان‌طور که عرض کردم من خیلی به کارهای دیگران توجه داشتم. شش هفت ترجمه فرانسوی از قرآن را دقیق مطالعه کردم. ترجمه‌های انگلیسی را هم دیدم. ترجمه‌های فارسی را از قدیم تا زمان حاضر را از نظر گذراندم. این را هم بگویم که قدیمی‌ترین ترجمه فارسی از قرآن در عصر ما ترجمه مرحوم قمشه‌ای نیست. پیش از ایشان مرحوم بصیرالملک این کار را کرد؛ منتها قرآنی که به ترجمه آن مرحوم است، الان در بازار کتاب پیدا نمی‌شود. نسخه خطی یک ترجمه قدیمی، مربوط به زمان نادرشاه افشار هم پیش من بود از شخصی به نام محقق خوانساری که دادم به یکی این آقایانی که در کار نشر قرآن هستند. آن آقای می‌خواست در این ترجمه دست ببرد و به اصطلاح آن را ویرایش کند. من پیغام دادم که مبادا این کار را بکند. چون خود آن ترجمه یک ارزش ادبی و هنری دارد که اگر دست و ویرایش به آن بخورد، شاید آن اصالت‌ها را از دست بدهد.

به هر حال من اکثر کارهایی را که در زمینه ترجمه قرآن شده است دیده‌ام. و با توجه به تجربه‌ای که در فن ترجمه داشتم، سعی کردم اشتباهات دیگران را تکرار نکنم. غیر از ترجمه، به تفسیرهای زیادی مراجعه کردم. از تفسیرهای علمی قرآن گرفته تا تفسیرهای متصوفه، مثل تفسیر گنابادی‌ها و یا تفسیر کشف‌الاسرار و عده‌الابرار. غیر از مقایسه ترجمه‌ها، من بعد از اینکه ترجمه خودم را می‌نوشتم خیلی در پس و پیش کردن کلمات زحمت کشیدم. می‌خواستم در عین دقیق بودن ترجمه، آهنگ و آن لحن دلنواز قرآن هم تاحدی بازتاب داشته باشد. اگر دیده باشید حتی گاهی ترجمه برخی آیات، یک وزن عروضی هم پیدا کرده‌اند:

«آنگاه که خورشید به هم در پیچید و آنگه که ستارگان به رفتار آید.»

یا


«نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه.»

بسم الله الرحمن الرحيم را هم ترجمه کردم: «به نام خداوند رحمت‌گر مهربان.» در این ترجمه هم به تفاوت رحمت رحمانی که رحمت عام است با رحمت رحیمی (رحمت خاصه) توجه شده و هم آهنگین است.

خوب یادم هست وقتی به درس مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری که می‌رفتیم، ایشان خیلی به این تفاوت توجه می‌دادند. بنابراین ترجمه «به نام خداوند بخشنده مهربان» خیلی دقیق نیست. البته لازمه رحمانیت، بخشنده‌گی هست، اما ترجمه رحمان، بخشنده نیست.

خلاصه اینکه بنده در این ترجمه ابتدا به روش مقایسه ریزه‌کاری‌های بسیاری دستم آمد، بعد با

مراجعه به کتب لغت و ذوق شخصی، ترجمه می‌کردم. البته روح زبان فارسی را هم در نظر داشتم. زبان ما، زبان لطیف و در عین حال زبان پیچیده‌ای است. مترجمان فارسی باید با کتب غنی و اصیل فارسی انس داشته باشند؛ حتی یک دور خواندن هم کافی نیست. من بیست و یک ساله بودم که همه گلدستان سعدی را حفظ کردم. وقتی رفتم فرانسه بیست هزار بیت حفظ بودم. چند سالی هم در آنجا به فارسی شعر می‌گفتم. از سال چهارم اقامتم در فرانسه شروع کردم به سرودن شعر به زبان فرانسه. هر چند من خیلی به شعرگونه بودن ترجمه‌ام، توجه داشتم اما این باعث نمی‌شد که در ترجمه خیانت کنم؛ مترجم مترجم است نه شاعر. تمام حروف و کلمات قرآن روی حساب است؛ «کُلُّ بحسبه». ولی یک جاهایی که می‌شد، از ترجمه آهنگین نمی‌گذشتم و سعی می‌کردم تا آنجا که ممکن است یک بازتاب و پرتوی از آهنگ و موسیقی قرآن در ترجمه‌ام بیاورم.


نظرتان در باره ترجمه‌های اخیر چیست؟ 

استاد فولادوند: راجع به ترجمه‌های جدید، حرف بسیار گفته شده. اما می‌شود گفت همه این ترجمه‌ها به سیر تکاملی ترجمه قرآن کمک کرده‌اند. خدا رحمت کند مرحوم الهی قمشه‌ای را، ایشان مرد بسیار بزرگواری بودند. اما ترجمه ایشان هم مشمول همان سیر تکاملی که ناموس حیات است، قرار گرفته است؛ یعنی ترجمه‌های بعدی در واقع مکمل آن بودند. ترجمه فارسی پاینده هم خوب بود، اما بعد از نقد مرحوم فرزاد آن هم پایه ترجمه‌های بعدی شد. الان بحمدالله ترجمه قرآن، راه خودش را پیدا کرده است و

روی مسیر صحیح حرکت می‌کند. قبلاً می‌خواستند کار تفسیر را از ترجمه بکشند، و این ممکن نبود. من در ترجمه کریمه «کُلُّ یعمل علی شاکلته» نوشته‌ام: «هر کس بر حسب (ساختار روحی و روانی) خود عمل می‌کند.» اما ترکیب ساختار روحی را داخل پرانتز آورده‌ام. چون ترجمه کلمه شاکله مشکل است، می‌طلبید که در چند کلمه تفسیر بشود.

**ترجمه غیر از تفسیر است و مترجم نباید کار مفسر را بکند؛ ترجمه‌ای که با تفسیر آمیخته باشد نه ترجمه است و نه تفسیر. البته هیچ مترجمی از خواندن تفاسیر بی‌نیاز نیست. ترجمه قرآن تا حد امکان باید شیوا و خوشخوان باشد و این با داخل کردن سخن مفسران و یا با آمیختن ترجمه به اقوال تفسیری، منافات دارد.**

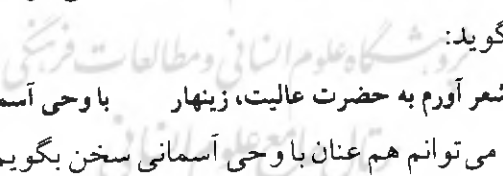
به هر حال، همه این ترجمه‌ها پایه‌های یک صعود تکاملی هستند و هر مترجمی در حد وسع و توان خودش به این امر مقدس کمک کرده است.


آیا فهم تفسیری ما از آیات می‌تواند توجیه و دلیلی باشند برای استفاده از کلماتی که معادل آنها در آیات نیست؟ 

استاد فولادوند: ما چون فارسی‌زبانیم، طبعاً در برگردان کلمات به فارسی، زبان خودمان را هم باید مراعات کنیم. پرسش شما در واقع بر می‌گردد به اینکه آیا ما مجاز به ترجمه‌هایی هستیم که تحت‌اللفظی نیستند. بنده می‌خواهم بگویم ترجمه نمی‌تواند تحت‌اللفظی باشد. ترجمه تحت‌اللفظی اصلاً ترجمه نیست؛ خواننده را دنبال نخودسیاه فرستادن است!

البته گاهی اگر عین کلمه قرآنی در ترجمه بیاید گویاتر هم هست. مثلاً من «دابة الارض» را به «جنبده زمین نورد» ترجمه کردم، ولی شاید اگر خود دابة الارض را بیاوریم گویاتر باشد. چون بعضی کلمات مثل همین دابة الارض، ترجمه گویایی به فارسی ندارد، یعنی معادل بسیط ندارد، ولی می‌شود با چند کلمه آن را گویا کرد؛ مثل: جنبده زمین نورد. یا مثلاً کلمه «قارعه» به معنای کوبنده است. اما این ترجمه قابلیت آن را ندارد که بار معنایی قارعه را به دوش بکشد. می‌شود آن را به «نواخت شدید» هم ترجمه کرد؛ ولی اینها هیچ‌کدام قارعه نیستند.

به هر حال باید با قرآن زندگی کرد؛ یک کار تحقیقی و علمی صرف کافی نیست. چون قرآن کلام خداست و ترجمه‌ها، کار بشر است. کار بشر در نهایت می‌شود مثلاً گلستان، اما باز کاری است بشری. خود سعدی می‌گوید:

شعر آورم به حضرت عالیت، زینهار با وحی آسمان چه زند سحر مقفرا  
یعنی من چگونه می‌توانم هم عنان با وحی آسمانی سخن بگویم؟! 

شما در معادل‌یابی، غیر از مراجعه به کتب لغت، از چه منابعی سود می‌جستید؟ 

استاد فولادوند: عرض کردم بنده معتقدم باید با قرآن زندگی کرد تا زبان آن را دانست. اما راه رسمی و علمی همین است که ابتدا معنای یک کلمه را - جدای از استعمال آن در قرآن - خوب دانست. یعنی اول باید به کنه معنای لغوی کلمه پی برد. به همین مثال شاکله شما توجه کنید. به نظر من این‌طور رسید که مراد از شاکله، همان مقتضی عمل است، لذا آن را ترجمه (تفسیر) کردم به ساختار روحی؛ چون شاکله و ساختار روحی هر کس مقتضی رفتاری خاص است.



یک مترجم خوب نباید خیلی به حرف گذشتگان تعصب داشته باشد، والا دلیلی برای ترجمه جدید نخواهد داشت. مثلاً در ترجمه کلمه «فَطَرَ» از ابن عباس، نقل می‌کنند که گفته است: من ترجمه درست این کلمه را نمی‌دانستم، تا اینکه دیدم یک عرب بدوی به دوست خود گفت: انا فطرته اولاً؛ من برای اولین بار آن را ساختم یا خلق کردم. ابن عباس می‌گوید من این جمله را که شنیدم معنای «فطر» را هم دانستم. اما به نظر می‌رسد فَطَرَ با خَلَق فرق می‌کند. موارد استفاده کلمه فطرت در قرآن این بینش را به ما می‌دهد که این کلمه معادل صدر در صد خلقت نیست: فطرة الله التي فطر الناس عليها، یا حدیث: کل مولود یولد علی الفطرة. این استمعالات به ما نشان می‌دهد که فطرت را باید سرشت و سرشتن ترجمه کردنه خلقت و آفرینش. یعنی این معنا به پدیدار آوردن نزدیک تر است.

به نظر شما یک مترجم چقدر باید ترجمه خود را و امدا را تفسیر بکند؟



استاد فولادوند: خیلی کم؛ یعنی باید به حداقل برساند. ترجمه، ترجمه است تفسیر، تفسیر. مترجم مفسر نیست. مترجم برگرداننده الفاظ عربی وحی است به واژگان زبان خود. قرآن عربی مبین است، هم روشن است و هم روشن‌گر.

**این همه دقت علمی - تاریخی، و ظرافت ادبی  
از غیر وحی ساخته نیست. کلمات وحی در  
واقع تسلاقی واقعی ترین دقایق علمی با  
لطایف ذوقی است. و ترجمه قادر به بازتابی  
این همه دقت و ذوق نیست والا خودش  
معجزه‌های خواهد بود؛ «عنقا شکار کس نشود  
دام باز چین».**

نمی‌گویم قرآن تفسیر نمی‌خواهد؛ می‌گویم ترجمه غیر از تفسیر است. کسی که ترجمه قرآن را می‌خواند کافی است که بداند عادیات یعنی اسبان (البته ترجمه صحیح تر مادیان است) اگر توضیح بیشتر می‌طلبد باید به تفاسیر مراجعه کند. ترجمه از تفسیر مایه می‌گیرد، اما نباید کار آن را

بکند. ترجمه‌ای که با تفسیر آمیخته باشد نه ترجمه است نه تفسیر. مثل اینکه فقه از اصول مایه می‌گیرد و فلسفه بر منطق استوار است، اما فقه غیر از اصول است و فلسفه غیر از منطق. من کلمه جن را به پنهان‌زی ترجمه کرده‌ام اما با مطالعه تفاسیر دریافتم که آن جنیانی که در خدمت سلیمان بودند، غیر از جن معروف است. این رهنمود را تفسیر به من داد، و ترجمه من از جن تحت تأثیر همین تفسیر هاست. اما اگر کسی ترجمه من را بخواند، احساس نمی‌کند که در حال مطالعه یک تفسیر فشرده



است. عرض کردم ترجمه برای خود شئونی دارد که آن را کاملاً از تفسیر و دیگر علوم قرآنی جدا می‌کند. مترجمی که در ترجمه خود از کلمات تفسیری استفاده می‌کند، به سختی می‌تواند یک ترجمه روان و همه فهم از آیات ارائه بدهد. البته باز می‌گویم که این تفکیک یک تفکیک صوری است؛ یعنی این دو در صورت با هم متفاوتند، هرچند ممکن است کسی بگوید بدون مطالعه تفسیر قرآن نمی‌توان قرآن را ترجمه کرد. بله، بنده‌ام این را می‌پذیرم. ولی آیا لازم است مثلاً در ترجمه و العاديات، حرف ضحاک و قتاده و ابن عباس و... را هم آورد؟

حرف بنده این است که ترجمه قرآن باید تا حد امکان، شیوا و خواندنی باشد و این با داخل کردن سخن مفسران و یا با آمیختن آن با اقوال گوناگون، منافات دارد.

آیا ترجمه می‌تواند برای همه صناعات ادبی قرآن، و یا لطایف لفظی آن، امانت‌دار خوبی باشد؟



استاد فولادوند: بنده فکر می‌کنم کار محالی است. کافی است شما به ترجمه‌هایی که مثلاً از آیه «خذ العفو و امر بالمعروف و اعرض عن الجاهلین» شده است، توجه کنید. این سخن آن قدر شیوا و جامع است که در ترجمه فقط می‌توان آن را به دیگران چشانند. و یا آیه‌ای که مربوط به طوفان نوح است: «یا ارض ابلعی...». بعضی آیات را می‌توان گنجینه‌ای از صنایع ادبی دانست. تازه آن مقدار که ما فهمیده‌ایم. ترجمه‌هایی که ما می‌کنیم در واقع تنزل معانی و آوردن بحر در کوزه است؛

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد؟ قسمت یک روزه‌ای

آن عظمت و جلال و وحی «هرگز اندر حرف ناید». گرچه این جور مواقع از تشبیه هم کاری ساخته نیست، ولی برای تقریب به ذهن، شما تصور کنید اگر سمفونیک‌های بتهون را بخواهیم با طنبورهای محلی اجرا کنیم، چه می‌شود؟ چون قدر متیقن در اعجاز قرآن، همان فصاحت آن است؛ اگر ما بتوانیم آن فصاحت‌ها و ظرافت‌ها را در ترجمه خود بیاوریم، گویا توانسته‌ایم معجزه کنیم! و چون نمی‌توانیم معجزه کنیم، پس نمی‌توانیم آن همه زیبایی و لطافت را در کلام خود بیاوریم.

از دقت‌های شگفت قرآن

این است که در ماجرای حضرت یوسف (ع) فرموده است: قال الفرعون؛ در قرآن آمده است: «قال الملك». تحقیقات جدید تاریخی نشان می‌دهد که در عصر

ترجمه تحت اللفظی، ممکن است بتواند مشکلات کلمات را حل کند، اما ترجمه خوبی از تمامیت یک آیه نیست. این ترجمه به اقتضاها و کشش‌های زبان مقصد، بی توجه است.

یوسف (ع)، بساط فرعون مصر، برچیده شده است و گروهی از پادشاهان بین‌النهرین آنجا حکومت

می کردند. یوسف (ع) هم در مصر پادشاهی نمی کرد، بلکه نهایت مثلاً وزارت خوار و بار را داشت. این اشتباه در تورات راه یافته و در آنجا صحبت از فرعون شده که اصلاً با واقعیت های تاریخی سازگار نیست. این همه دقت علمی - تاریخی، و ظرافت ادبی جز از وحی ساخته نیست. کلمات وحی، در واقع تلاقی واقعی ترین دقایق علمی و لطایف ذوقی است. چه کسی می تواند ادعا کند که ترجمه او نیز چنین است!

جناب عالی بهتر می دانید که ساختار نحوی و دستوری زبان فارسی از جهات بسیاری با شاکله زبان عربی که زبان قرآن است، فرق می کند؛ یک مترجم در پیچ و تاب این تفاوت ها باید چگونه عمل کند و چگونه می تواند با ابزار یک زبان بیگانه، معانی و مفاهیمی که در زبان دیگر آمده است، بیان کند؟ خصوصاً اگر زبان مبدأ، و حیانی نیز باشد.

استاد فولادوند: بله، زبان عربی از خانواده زبان های سامی است و زبان ما شاخه ای از درخت زبان های هند و اروپایی. اما چاره چیست؟ ترجمه یک ضرورت است. یک مثلی در میان ایتالیایی ها است که ترجمه فارسی آن این می شود: هر مترجمی ناگزیر خائن است. یعنی قهراً مترجم به متن اصلی خیانت خواهد کرد. چون قادر نخواهد بود که همه آنچه در متن مستقیم و غیرمستقیم آمده، برگرداند.

این مشکل فقط هم مربوط به ترجمه قرآن نیست.

شما ببینید غربی ها خیلی دلشان می خواهد که حافظ و

سعدی و مولانا و خیام ما را همان طور که هستند، ترجمه

کنند. اما آیا با همه سعی و کوششی که کردند توانستند

یک حافظ به زبان انگلیسی یا فرانسوی بسازند؟ حافظ،

فقط در زبان فارسی، حافظ است؛ وقتی می رود در

زبان های دیگر، حتی با شاعران دست چندم آن زبان هم

نمی تواند برابری کند. حافظ که بماند، در باره خیام هم

توفیق نیافتند. ترجمه های معروف و مقبولی که از خیام

در غرب وجود دارد در واقع ترجمه نیست، الهام از خیام

است به اصطلاح «ترانس یوزیسیون» است. مترجم

اصلی و مشهور خیام در غرب، چون خودش شاعر

دست اولی بوده و فهمیده که نمی تواند خیام را ترجمه



## قرآن و نسل امروز

دکتر مصطفی محمود

دکتر محمد مهدی فولادوند

کلمه به کلمه بکنند، در واقع با نگاه به رباعیات خیام، خودش سروده هایی ساخته است که از هر حیث مقتضای زبان خودش هست. حالا اسمش را گذاشته ترجمه خیام، حرف دیگری است. «در دایره ای کامدن و رفتن ماست» اگر به فرانسه برگردد، از یک حرف ساده روزمره هم پایین تر است. مگر آنکه

مترجم آن قدر باهوش باشد که بفهمد این کلمات با این ترتیب در فارسی زیباست، در انگلیسی یا فرانسه باید از یک ترتیب و ساختار نحوی دیگر سود جست.

ترجمه تحت‌اللفظی همین مشکل را دارد. این نوع ترجمه مشکلات کلمات را ممکن است تا حدی حل کند، اما هرگز نمی‌تواند ترجمه خوبی از تمامیت یک آیه باشد. ترجمه تحت‌اللفظی یعنی بی‌توجهی به اقتضاها و کشش‌های زبان مقصد.

ترجمه‌های قرآن در واقع بازتابی از مفاهیم وحی در زبان‌های دیگر است، و هر زبانی پرتوانوار وحی را همان‌طور می‌نمایاند که قادر است و گوهر آن اقتضا می‌کند. از طرفی چون ترجمه یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است، ما باید به این مقدار تفاوت و فاصله تن بدیم چون: ما لا یدرک کله، لا یترک کله؛

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

پیشنهاد شما برای درک صحیح‌تر و بهتر مفاهیم کلمات قرآن چیست؟

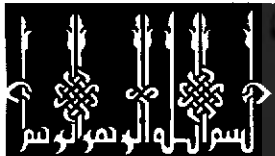


استاد فولادوند :

معنی قرآن ز قرآن پرس و بس وز کسی کاتش زده اندر هوس

عرض کردم باید با قرآن زندگی کرد. نمی‌شود در عین بیگانگی و بی‌ارادتی به این کتاب آسمانی، با توصل به چند کتاب و فرهنگنامه آن را ترجمه کرد. مقدمات، ضروری هستند، اما کافی نیستند. دانستن قواعد نحوی، معانی لغات و... اینها همه لازم‌اند، اما کافی نیستند. باید چنان در قرآن فرو رفت که انسان‌ها در دل و جان خود غوطه‌ورند. بیگانگی و کم‌اعتقادی بزرگ‌ترین مانع برای درک مفاهیم قرآن است. حقایق قرآنی، نوامیس مخدرة الهی‌اند، این مخدرات در برابر چشمان نامحرم قرار نمی‌گیرند.

البته به این نکته هم باید توجه کرد که بسیاری از مفاهیم ساده قرآنی، به مرور برای ما دست‌یافتنی است؛ یعنی پیشرفت علم و دانش بشری، در فهم بهتر و دقیق‌تر آیات به ما کمک می‌کند. همین ماجرای نرینگی و مادگی گل‌ها و یا ابرهای آبستن‌کننده، تا قرن



## انسان مسئول و تاریخ‌ساز


از دیدگاه قرآن

شهید سید محمد باقر صدر

محمد مهدی فولادوند



هفدهم هیجدهم، خیلی نامفهوم بود. بعضی می‌گفتند این آیات از متشابهات‌اند. اما وقتی حاصل تحقیقات زیست‌شناسان ارشه شد، معلوم شد که ماجرای نر و مادگی در گیاهان چیست.

راجع به دیگر آثار قرآنی خودتان بفرمایید. 

استاد فولادوند: اوایل انقلاب بود که به پیشنهاد «بنیاد قرآن» من چهار تا کتاب ترجمه کردم:


- انسان مسؤل و تاریخ ساز؛ تألیف شهید سید محمدباقر صدر.

- آفرینش هنری در قرآن؛ تألیف سید قطب.

- قرآن و نسل امروز؛ تألیف مصطفی محمود.

- از ژرفای قرآن؛ تألیف محمدرضا حسینی.

ترجمه قرآن را هم که ملاحظه کرده‌اید. به فضل الهی قصد دارم یک تفسیر فشرده هم بنویسم که در آن به جنبه‌های تاریخی و عقلی قرآن پرداخته شود. منظورم از جنبه‌های تاریخی، این است که ثابت کنم قرآن دقیق‌ترین گزارش‌ها را از تاریخ پیشینیان داده است. همین قصه هامان را توجه کنید. در قرآن، از هامان به عنوان یکی از عوامل فرعون صحبت شده است. این کلمه در تورات نیامده است. خیلی‌ها فکر می‌کردند که هامان یک شخصیت معجول و ساختگی است، چون فقط در قرآن از آن صحبت شده و هیچ ردپایی از او در تاریخ نیست. تا اینکه خود غربی‌ها موفق شدند خط «هیر و گلیف» را بخوانند. بعد معلوم شد که فرعون یک وزیر به اصطلاح شهر و مسکن داشته که کارش ساختن بناهای عظیم بوده است. در قرآن هم هست که فرعون به هامان دستور می‌دهد که برای او برج آجری بنا کند که بتواند از بالای آن خدای موسی را ببیند! همین کشف علمی باعث شد که معلوم شود چقدر گزارش‌های تاریخی قرآن دقیق و مطابق با واقع است. البته برای ما که مسلمان هستیم، این حرف‌ها خیلی شگفت نیست. چون به هر حال ما به قرآن اعتقاد داریم. اما این کشفیات علمی در شناساندن قرآن به جهانیان خیلی مؤثر است.

گفتید تفسیر عقلی؛ منظورتان از این نوع تفسیر چیست؟ 

استاد فولادوند: شاید اگر می‌گفتم تفسیر علمی رساتر بود. من ان شاء الله بنا دارم در این تفسیر، برخی مطالب نسبتاً مجمل قرآن را توضیح بدهم.

مثل صحبت کردن سلیمان با هدهد و یا ماجرای وادی نمل و... چون به هر حال یک احتمال این است که منظور از مورچه، در واقع مورچه تبار است. مثل اینکه در قبایل عرب، مردمانی بودند که خود را از تبار سگ می‌دانستند. (بنی کلب) منظورم از تفسیر عقلی این است که این‌گونه مطالب را با عقل

علم آلود بشر تطبیق بدهم. البته همه اینها احتمالات است؛ ولی احتمال به دلیل آنکه احتمال است محکوم به فراموشی و غفلت نیست.

تفسیر علمی به این معنا افراط و تفریط هایی دارد که باید از آنها اجتناب کرد. به هر حال علم، ناموس حیات است و قرآن گرچه فراتر از علوم بشری سخن گفته است ولی خلاف علم و دانش قطعی بشر، حرفی نزده است. از طرفی چون قرآن مربوط به ادوار مختلف بشر است، هر زمان برخی از مطالب قرآن از هاله ابهام و اجمال در می آید. تفسیر علمی این وظیفه را دارد که غبار ابهام را از آینه قرآن بزدايد و آن مصفایی و روشن گری قرآن را بنمایاند.

«ابی الله ان یجری الامور بغير اسبابها»؛

خداوند ابا دارد از اینکه امور را از غیر طریق اسباب، اجرا کند، به ما می آموزد که معجزات هم یک وجه علمی ولو ناشناخته دارند. مثلاً همین عبور موسی و قومش از دریا، یک معجزه بود. غرق شدن فرعون و مصری ها در آن معجزه دیگر. اما هیچ ضرورتی ندارد که ما برای این معجزه دنبال علل طبیعی هم نباشیم. شاید خداوند این معجزه را با اسباب جزر و مد دریا صورت داده است. معجزه بودن عبور موسی از دریا مسلم است؛ اما اینکه خداوند این معجزه را از طریق جزر و مد محقق ساخته باشد محتمل است. اگر این حرف ها را بپذیریم آن وقت می شود گفت که

**ترجمه های قرآن در واقع بازتابی از مفاهیم وحی در زبان های دیگر است، و هر زبانی پرتو انوار وحی را همان طور می نمایاند که قادر است و گوهر آن اقتضا می کند. از طرفی چون ترجمه یک ضرورت اجتناب ناپذیر است، ما باید به این مقدار تفاوت و فاصله تن بدهیم؛ یعنی اگر نمی توانیم آب دریا را بکشیم حداقل از آن چیزی بچشیم.**


معجزه در همزمانی عبور موسی (ع) و جزر دریاست. البته این هم خود معجزه بزرگی است. وقتی می شود طبیعت را به کمک معجزه آورد چه دلیلی دارد که معجزه را به جنگ طبیعت ببریم، و این دو را که اساس تکوین و تشریح اند در برابر هم قرار دهیم. عالم، عالم اسباب است و قدرت الهی به شرط الّا است. عقل بنده نمی پذیرد که خداوند خود این عالم اسباب را به هم بریزد و بی علت و سبب کاری بکند.

شما از ترجمه های انگلیسی و فرانسوی قرآن، بیشتر کدام را می پسندید.




استاد فولادوند: از ترجمه های انگلیسی تا آنجا که من می فهمم ترجمه آبروی، سیل و ترجمه محمدعلی پاکستانی خوب

است. در فرانسه، بهترین ترجمه‌ها همان ترجمه بلاشر و ماسون است. یکی از دوستان مراکشی ما به نام سید حمزه بویکر، ترجمه خوبی از قرآن به زبان فرانسه دارد. سید حمزه یک کار بدی کرد و آن گذاشتن عکس خودش در قرآن بود. این کار باعث شد که خیلی‌ها به او تاختند. قرآن جایی نیست که هر کس عکس خود را توی آن چاپ کند. ولی چون هم فرانسه را خوب می‌دانست و هم خود عربی زبان بود، ترجمه خوبی از قرآن به زبان فرانسه کرده است. خود بنده هم الان مشغول ترجمه قرآن به زبان فرانسه هستم؛ امیدوارم که مقبول بیفتد. درباره ترجمه قرآن به زبان‌های آلمانی و ایتالیایی، بنده سررشته ندارم ولی می‌دانم که ترجمه‌های خوب و قابل توجهی از قرآن به این زبان‌ها شده است.

نظر شما در باره کار گروهی در امر ترجمه چیست؟ 

استاد فولادوند: البته بعضی کار باید جمعی باشد؛ مثل دائرة المعارف‌ها. مسلم است که مرحوم دهخدا اگر خودش می‌خواست به تنهایی هم راجع به ابوسعید ابوالخیر بنویسد و هم در باره اسید سولفوریک، موفق نبود. برای همین خلاصه از گروهایی استفاده کرد. اما ما شاهد کارهای موفق بوده‌ایم که از ناحیه یک نفر خلق شده است. کار جمعی یک محاسنی دارد و کار فردی محاسن دیگر. چون الان همه از محاسن کار گروهی حرف می‌زنند، من قدری راجع به امتیازات کار فردی حرف بزنم. یکی از محاسن کار فردی، یک دست بودن کار و اهتمام بیشتر افراد است. وقتی یک کار تماماً به یک نفر محول شد آن آدم از همه قدرت خود استفاده می‌کند و این باعث رشد او می‌شود. البته بنده منکر این نیستم که واقعاً بعضی کارها را نمی‌شود فردی انجام داد، اما کار با کار و آدم با آدم فرق می‌کند. بعضی از دانشمندان، اصلاً اگر تنها کار نکنند موفق نیستند. توفیق آنها در این است که همه فکر و حواس خود را در یک موضوع متمرکز کنند. اما در کار گروهی این تمرکز مقداری سخت‌تر پیدا می‌شود.

در پایان اگر خاطره‌ای یا سفارشی دارید، بفرمایید. 

استاد فولادوند: من با قرآن زندگی کرده‌ام. با قرآن بزرگ شدم. در هر امری با قرآن مشورت می‌کنم. خاطره من از قرآن، توکل است. قرآن به من آموخته است که باید متوکل بود و جز توکل در پی دستاویز دیگری نبود:

تکبه بر تقوا و دانش در طریقت کافری است راهروگر صد هنر دارد توکل بایدش

سفارشم به محققان این است که دنبال سمبل‌های قرآن باشند. قرآن پر از نماد و سمبل است. اینها را باید کشف کرد. زبان قرآن تا حدی زبان سمبلیک است. هر که به زبان رمز آشناتر است حظ بیشتری از قرآن می‌برد.

برای شما هم به خاطر تلاشی که می‌کنید و دست و پایی که در دریای معارف قرآنی می‌زیند، آرزوی موفقیت دارم.

خداوند به شما طول عمر و عزت و سربلندی عنایت فرماید. 